

گفت‌وگوی «جوان» با سیده وحیده علوی همسر سردار شهید مدافع حرم مهندس علی یزدانی

فروردین ۹۴ با شهادت علی دو عید داشت

علی را به عنوان شهید فاطمی می‌شناسیم هم به خاطر علاقه‌اش به فاطمه‌زهران(س) و هم به خاطر شهادتش در شب شهادت آن حضرت



صغری خیل فرهنگ

سال ۱۳۸۷ شهید علی یزدانی با یکی از سادات ذریه حضرت زهرا(س) ازدواج کرد. علاقه‌اش به ائمه اطهار مخصوصاً مادر سادات حضرت زهرا(س) به قدری زیاد بود که به جرأت می‌توان گفت یکی از دلایل اصلی ازدواجش با یک سیده نزدیک تر شدن به حضرت زهرا(س) بود. به گفته خودش روز ولادت حضرت زهرا(س) در کریملا از امام حسین(ع) می‌خواهد که داماد حضرت زهرا(س) بشود. حالا دو سالی می‌شود که از شهادت علی یزدانی در عراق می‌گذرد. او در سومین روز از ماه فروردین سال ۹۴ به شهادت رسید. نزدیکی به ایام شهادتش را فرصتی دانستیم تا در گفت‌وگو با سیده وحیده علوی همسر شهید، پیشتر با زندگی و منش این مهندس شهید آشنا شویم.

سؤال مان این است که چطور با شهید آشنا شدید؟ اما چه خوب که بگویید بعد از آشنایی با یک شهید، او را چطور شناختید؟

علی دوست برادر من بود و من تا قبل از عقد هیچ آشنایی با ایشان نداشتم. تنها شناختی که من از ایشان داشتم این بود که انسانی صاف، صادق، باایمان و معجوب است. این زمان ایشان پاسدار بود و لباس مقدس سیاه را به تن داشت. در دوران عدمان ایشان در قسمت اداری مجموعه سپاه قدس بود و بعد از عقد همه تواش را گذاشت تا به قسمت فنی برود. می‌گفت باید جایی خدمت کنم که به من نیاز بیشتری دارند. با توجه به شرایط شغلی‌اش همه موافق، مشکلات و سختی‌های زندگی با یک پاسدار را برام تعریف کرد و می‌دانستم کسی که در این شغل باشد هدف مشخصی دارد. اوایل مأمورهای خارج از کشور نداشت اما خوب می‌دانستم که اگر پایش بیفتد و شرایط موجود تغییر کند، همسر کسی نخواهد بود که بی‌هیچ توجهی در گوشه‌ای بنشیند.

توجهی در گوشه‌ای بنشیند؟

زندگی‌تان چه سبک و سبک‌های داشت؟

زندگی ما از ابتدا با عشق به اهل بیت باه‌گذاری شد. علی علاقه خاصی به حضرت زهرا(س) داشت و یکی از دلایلی که من را به عنوان همسر انتخاب کرد همین موضوع بود. از آنجایی که من از سادات بودم و ذریه حضرت زهرا ایشان با ازدواج با من داماد حضرت زهرا(س) می‌شد. لذا ما یک زندگی را آغاز کردیم که عشق به مرام و سیره اهل بیت در آن موج زد. هم‌طور که عاشق می‌داید یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های زندگی بزرگانی چون مولا علی، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین و... جهاد و عشق به شهادت است. شهید علی هم حقیقتاً یک مجاهد بود و عاشق شهادت. یک سرباز مخلص برای امام زمانش که هر وقت احساس مسئولیت می‌کرد از همه چیزش برای عمل به تکلیف می‌گذاشت و هیچ چیز در راه رسیدن به هدف والایی که مدنظر داشت مانعش نمی‌شد. از این رو سبک زندگی ما با هیبت و امام حسین(ع) و جهاد و شهادت پیوند خورده بود.

چند سال با ایشان زندگی کردید؟

من و علی ۶ سال در کنار هم زندگی کردیم. حاصل این همه‌ها **چند فرزند است؟** حاصل این زندگی دو دختر ۳ و ۶ ساله به نام زهرا و زینب است که زمان شهادت پدرشان زهرا ۴ سال و زینب یک سال داشت.

به نظر تان چقدر توانستید همسر تان را در مسیر جهادی که انتخاب کرده بود همراهی کنید؟

علی می‌گفت: «من تفسیری با زینب مرتین» یعنی نخواهیم گذاشت برای دومین بار حضرت زینب اسیر دشمن شویم یا به ایشان جسارت شود. همسر من و همه شهدای مدافع حرم از تمامی تعلقات دنیوی خود گذشتند و در راه دفاع از حریم اهل بیت جان خویش را در طبع اخلاص نهندند خود را تقدیم اسلام نمودند. شهید علی همیشه می‌گفت وقتی در هیئت‌ها می‌گویم با لیتنا کنا معکم پس زمان آن رسیده که با دفاع از حریم اهل بیت، حسینی بودن و کر بلایی مانند خود را نشان دهیم. به نظر من ما اگر اسم خودمان را شیعه گذاشتیم و به قول شهید یزدانی در هیئت‌ها «با لیتنا کنا معک» می‌گویم پس باید به نوعی حسینی بودن خودمان را ثابت کنیم. ز زندگان و شهدا بارقتن و دفاع کردن از اسلام و اعتقادات دینی و من و سایر همسران شهدا هم به عنوان همراهان این مجاهدان بدون مرز سعی کردیم از حرکت‌شان حمایت و پشتیبانی کنیم. اواخر سال ۹۱ بود که صحبت از رفتن شد. من ابتدا مخالفت کردم ولی شهید حرفی زد که دیگر جوابی در مقابل صحبتش نداشتم جز اینکه بگویم بسم الله.

همسر می‌گفت حالا وقت این رسیده حسینی بودن خودمان را لاقلاً به خودمان ثابت کنیم.

مرد است و حرفش. خوب بعد از شنیدن این حرف چیزی نمی‌توانستم بگویم.

نگران اسارت، شهادت و جانبازی‌اش نبودید؟

یک حس می‌باشید که در هر وقت فکر می‌کنید که در راه رسیدن به هدف والایی که مدنظر ما بود، باید به چه کاری خودمان را وقف کنیم. شهید علی همیشه به من می‌گفت علی نه جانباز می‌شود در راه رسیدن به هدف والایی که مدنظر ما بود. ما را در این راه سبک زندگی ما با هیبت و امام حسین(ع) و جهاد و شهادت پیوند خورده بود. نتیجه این همه‌ها **چند فرزند است؟** حاصل این زندگی دو دختر ۳ و ۶ ساله به نام زهرا و زینب است که زمان شهادت پدرشان زهرا ۴ سال و زینب یک سال داشت.

انینت سامرا و اطرافش فعالیت می‌کردند. آخرین بار کی بدرقه‌اش کردید؟

علی در دومین روز از اسفند ماه سال ۱۳۹۳ اعزام شد. قرار نبود قبل از عید به مأموریت برود، گفته بود نیروها رفتند و دیگر به حضور من نیازی نیست. ساعت پنج غروب دوم اسفند بود که با من تماس گرفت و گفت باید بروم عراق. اول از او خواستم بروی دیدم تصمیم جدی است و می‌خواهد برود. گفت ساکم را بیاور مهر اباد آخر تماس هم گفت راستی توانستی بچه‌ها را هم بیاور. انگار همه چیز دست به دست ما داده بود اما من در مقابل این رفتن سکوت کنم و برخلاف بارهای قبل که از رفتن رضایتی نداشتم این بار با رضایت تمام ساکش را آماده کردم و با بچه‌ها راهی فرودگاه شدم. میدان آزادی محل قرار ما بود شهید علی را سوار ماشین کردیم راهی مهر آباد شدیم. ترافیک زیادی بود با خنده گفت علی، بعد است با این ترافیک برسی. لیخنه و آرامش همیشه گی بر چهره و لبانش جاری شد و گفت: مهم نیست نمی‌روم. اصلاً هر چی قسمت باشد. وقتی به فرودگاه رسیدیم از جلوی در ورودی بیاده شد و از روی ماشین‌ها می‌پرد تا خودش را به دوستانش برساند و بلیت پروازش را بگیرد و جاماند. **دل کشنده از همسرگ زندگی‌تان سخت بود؟**

بله، اما آرامشی در دلم بود که هیچ وقت در سفرهای قبلی‌اش نداشتم. بلیت را گرفت و



دلم برای زینب تنگ شده. می‌خواهم صدای خنده‌هایش را بشنوم. این و همه وابستگی‌ها و عاشقانه‌هایش نسبت به خانواده را می‌گویم تا همگان بدانند که شهدای ما دلخسته از زندگی نبودند، اما به خاطر هدفی که داشتند از همه چیز دل کشند و خودشان را به خدا سپردند. **شهید یزدانی در ایام عید به شهادت رسید. قرار نبود برای تعطیلات به خانه بیاید؟**

اتفاق سوم فروردین ۱۳۹۴ هم زمان با شب شهادت حضرت زهرا(س) آخرین روز کاری ایشان بود. مأموریت‌های شسان ۳۰ روزه بود و سوم فروردین سی‌امین روز کاری‌شان بود. روز قبل از شهادت حضرت زهرا، دوستانی که آنجا بودند همه برای زیارت بسه حرم امیرالمؤمنین رفتند. علی به همراه چند تا از دوستانش در پادگان منطقه عمومی نهروان عراق ماندند تا کار را به پایان برسانند. ایام عید بود و زهرا هم دلتنگ پدرش، قرار بود آن روز کارش را تمام کند و با اولین پرواز که چهارشنبه بود باز گردد. روز دوشنبه بود و علی به محل کارش رفت تا آنجا را کلاً تخلیه کنند چون می‌دانستند که

په پیاده‌های امریکایی آنجا را شناسایی کردند. می‌خواست هر طور شده کارش را سریع تمام کند و به ایران باز گردد اما ناگهان صدای انفجار مهیبی به گوش رسید. چند لحظه بعد یکی از دوستانش که بیرون کارگاه بود صدای انفجار را شنید و وقتی که به سمت کارگاه رفت دیگر از علی اثری پیدا نکرد و به خاطر مواد منفجره‌ای که آنجا بود آن کارگاه ساعت‌ها در آتش سوخت و دیگر هیچ اثری از آن باقی نماند.

عکس‌العمل شما و بچه‌ها بعد از شنیدن خبر شهادت همسر تان چه بود، آن هم ایامی چون نوروز؟

اولش باورم نمی‌شد ولی کمی که گذشت باور کردم. آن هم از گریه‌ها و بقراری‌های دخت کوچکم که از شب شهادت همسر شروع شده بود و آرام نمی‌شد. من از این بی‌قراری‌ها متوجه شدم خبری شده است. با گوشی علی تماس می‌کردم. آن هم ز جوانی گرفتم. اینکه علی یک زمانی به شهادت خواهد رسید. انتظاری بود که همیشه داشتم اما نه به این زودی. چهارم فروردین ماه سال ۱۳۹۴ بود که خبر شهادت را آوردند. گفتند پیکر چیزی چیزی مشاهده جز تکه‌هایی اندک که فقط با آزمایش DNA قابل شناسایی است. علی من در سوم فروردین ماه به شهادت رسیده بود. می‌دانستم عاشق زهرا(س) بودن یعنی مثل او زندگی کردن و مثل او رفتن. در تمام لحظات زندگی عشق به زهرا(س) در زندگی‌اش موج می‌زد تا آنجا که مادرش زهرا در شب شهادتش داماد خود را پذیرفت. باید شهادت او هم مثل زهرا(س) می‌شد. شهید آن هم به خاطر آرامش دل باز ماندگان بود و بس. نهم فروردین ماه ۱۳۹۴ روز تشییع پیکر شهید علی بود. یک روز باور نکردنی، هر بار که از کربلا و سوریه بر می‌گشت دختران من استقبال کنندگان پدر بودند. تنها کسانی بودند که به پدر زیارت قبول می‌گفتند و به استقبالش می‌رفتند ولی این بار جمعیت زیادی از مردم، دوستان، بستگان، همه و همه به استقبال زائر کرب و بلا آمده بودند.

وادی کتاب

معرفی کتاب خاطرات دیده‌بان جانباز فیروز احمدی

«حاجی فیروز» در جبهه‌ها

■ **علیرضا احمدی** کتاب «حاجی فیروز» خاطرات دیده‌بان جانباز فیروز احمدی، به قلم میثم رشیدی مهر آبادی در زمستان ۹۵ توسط نشر نازگل به انتشار رسیده است. این کتاب خاطرات یک روزمنده دیده‌بان را پیش روی خواننده قرار می‌دهد که از مقطع دانش‌آموزی به جبهه‌های جنگ رفته و همان جا ماندگار می‌شود. در همان نگاه اول، طرح جلد کتاب با انتخاب تصویری از جانباز احمدی در حال کار با ادوات دیده‌بانی، همخوانی جالبی با عنوان کتاب دارد. در پشت جلد نیز فیروز احمدی در سنین میانسالی باز با دوربین به نقطه‌ای نامعلوم نگاه می‌کند و این یعنی حفظ خط رمزندگی توسط وی که با سلیقه طراحان کتاب بی‌هیچ حرف و کلامی چنین معنایی را به مخاطب القا می‌کند. با تئورق کتاب حاجی فیروز به یکسری نوآوری‌هایی نیز می‌رسیم. مثل تأیید محتوای کتاب توسط هم‌زمان جانباز احمدی که تصویر دستخط آنها در صفحات ابتدایی



حدود ۲۰ روز از محور وحیتم می‌گذشت و بز ششکان نمی‌توانستند برآیم کاری انجام دهند، ولی با این وجود روحیه خوبی داشتیم. یک روز در سقف اتاق، تار عنکبوتی دیدم. به یاد حرف مادر بزرگم افتادم که می‌گفت تارهای عنکبوت تور شیطان است. مراقب باش. خیلی ناراحت شدم. کارکنان بیمارستان آمدند و سقف را تمیز کردند، اما دیگر دلم نمی‌خواست

در آن بیمارستان بمانم. امید است یا سال‌شمار زندگی راوی کتاب در قالب یک لیست که مقاطع زندگی وی را نشان می‌دهد. این سال‌شمار باعث شده تا در لایه‌لای متون، کمتر به ذکر تاریخ رویدادها پرداخته شود که به نظر می‌رسد بهتر بود از این حیث اهتمام بیشتری صورت می‌گرفت. به هر روی کتاب حاجی فیروز با ورود جانباز احمدی به جبهه‌های جنگ آغاز می‌شود. یک ورود رک و بی مقدمه که می‌تواند برای خواننده نسل جوان مفید باشد؛ «وایل جنگ دانش آموز بودم، با این وجود، به همراه یک گردان بسجچی دوره ۱۰ شصیرانات، پس از گذراندن یک دوره آموزشی یک ماهه در پادگان امام حسین(ع) به کردستان و شهر تازه آزاد شده بانه رفتیم و در یکی از مدارس این شهر مستقر شدیم. سرگرد مظلوم و در آنجا توسط یکی از تکاروان بر جسته و پرهیزگار ارتش بدون هیچ مزاری مانند مادرش زهرا(س) اگر از او تکه‌هایی چند بازمی‌گفت به یقین می‌گویم آن هم به خاطر آرامش دل باز ماندگان بود و بس. نهم فروردین ماه ۱۳۹۴ روز تشییع پیکر شهید علی بود. یک روز باور نکردنی، هر بار که از کربلا و سوریه بر می‌گشت دختران من استقبال کنندگان پدر بودند. تنها کسانی بودند که به پدر زیارت قبول می‌گفتند و به استقبالش می‌رفتند ولی این بار جمعیت زیادی از مردم، دوستان، بستگان، همه و همه به استقبال زائر کرب و بلا آمده بودند.

روای که با تیرهای ژورنالیستی به جبه هرچه بیشتر مخاطب می‌پردازد؛ «روده‌هایم داخل کلبه ناپلونی». در پایان بخشی از متن کتاب را مرور می‌کنیم: «هر اثر دره‌هایی که در این مدت داشتم، وزنم به ۴۰ کیلو رسیده بود. حدود ۲۰ روز از محور وحیتم می‌گذشت و بز ششکان نمی‌توانستند برآیم کاری انجام دهند، ولی با این وجود روحیه خوبی داشتم. یک روز در سقف اتاق، تار عنکبوتی دیدم. به یاد حرف مادر بزرگم افتادم که می‌گفت تارهای عنکبوت تور شیطان است. مراقب باش. خیلی ناراحت شدم. کارکنان بیمارستان آمدند و سقف را تمیز کردند، اما دیگر دلم نمی‌خواست در آن بیمارستان بمانم. از آنجا دکنر به‌روش عمل شدم. دو روز بعد درست می‌کنند، دکتر خبر داد که باید شش‌ماه دوران بهبودی را در بیمارستان بگذرانم؟ روده‌هایم باید بیرون از بدنم می‌ماند تا روده بزرگ بهبود پیدا کند. عصر همان روز الماسی از نیروهای گردان به دیدارم آمد. گله کردم که هیچ کدام از بچه‌ها به ملاقاتم نیامده‌اند. حالی که می‌شد به فراخور خاطرات، به شرح برخی از واقعه‌ها نیز پرداخت. به عنوان نمونه

دلم برای زینب تنگ شده. می‌خواهم صدای خنده‌هایش را بشنوم. این و همه وابستگی‌ها و عاشقانه‌هایش نسبت به خانواده را می‌گویم تا همگان بدانند که شهدای ما دلخسته از زندگی نبودند، اما به خاطر هدفی که داشتند از همه چیز دل کشند و خودشان را به خدا سپردند. شهید یزدانی در ایام عید به شهادت رسید. قرار نبود برای تعطیلات به خانه بیاید؟ اتفاق سوم فروردین ۱۳۹۴ هم زمان با شب شهادت حضرت زهرا(س) آخرین روز کاری ایشان بود. مأموریت‌های شسان ۳۰ روزه بود و سوم فروردین سی‌امین روز کاری‌شان بود. روز قبل از شهادت حضرت زهرا، دوستانی که آنجا بودند همه برای زیارت بسه حرم امیرالمؤمنین رفتند. علی به همراه چند تا از دوستانش در پادگان منطقه عمومی نهروان عراق ماندند تا کار را به پایان برسانند. ایام عید بود و زهرا هم دلتنگ پدرش، قرار بود آن روز کارش را تمام کند و با اولین پرواز که چهارشنبه بود باز گردد. روز دوشنبه بود و علی به محل کارش رفت تا آنجا را کلاً تخلیه کنند چون می‌دانستند که

په پیاده‌های امریکایی آنجا را شناسایی کردند. می‌خواست هر طور شده کارش را سریع تمام کند و به ایران باز گردد اما ناگهان صدای انفجار مهیبی به گوش رسید. چند لحظه بعد یکی از دوستانش که بیرون کارگاه بود صدای انفجار را شنید و وقتی که به سمت کارگاه رفت دیگر از علی اثری پیدا نکرد و به خاطر مواد منفجره‌ای که آنجا بود آن کارگاه ساعت‌ها در آتش سوخت و دیگر هیچ اثری از آن باقی نماند.

عکس‌العمل شما و بچه‌ها بعد از شنیدن خبر شهادت همسر تان چه بود، آن هم ایامی چون نوروز؟

اولش باورم نمی‌شد ولی کمی که گذشت باور کردم. آن هم از گریه‌ها و بقراری‌های دخت کوچکم که از شب شهادت همسر شروع شده بود و آرام نمی‌شد. من از این بی‌قراری‌ها متوجه شدم خبری شده است. با گوشی علی تماس می‌کردم. آن هم ز جوانی گرفتم. اینکه علی یک زمانی به شهادت خواهد رسید. انتظاری بود که همیشه داشتم اما نه به این زودی. چهارم فروردین ماه سال ۱۳۹۴ بود که خبر شهادت را آوردند. گفتند پیکر چیزی چیزی مشاهده جز تکه‌هایی اندک که فقط با آزمایش DNA قابل شناسایی است. علی من در سوم فروردین ماه به شهادت رسیده بود. می‌دانستم عاشق زهرا(س) بودن یعنی مثل او زندگی کردن و مثل او رفتن. در تمام لحظات زندگی عشق به زهرا(س) در زندگی‌اش موج می‌زد تا آنجا که مادرش زهرا در شب شهادتش داماد خود را پذیرفت. باید شهادت او هم مثل زهرا(س) می‌شد. شهید آن هم به خاطر آرامش دل باز ماندگان بود و بس. نهم فروردین ماه ۱۳۹۴ روز تشییع پیکر شهید علی بود. یک روز باور نکردنی، هر بار که از کربلا و سوریه بر می‌گشت دختران من استقبال کنندگان پدر بودند. تنها کسانی بودند که به پدر زیارت قبول می‌گفتند و به استقبالش می‌رفتند ولی این بار جمعیت زیادی از مردم، دوستان، بستگان، همه و همه به استقبال زائر کرب و بلا آمده بودند.

۸		۵			
	۷				
		۳			
۸			۶		
				۳	
۹		۸			
					۴
			۹		
				۲	

جدول کلمات متقاطع

● پاسخ جدول شماره ۵۰۵۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

طراح: علیرضا سجادی فر | شماره ۵۰۵۶

از راست به چپ

- ۱- فلسفه لذت‌گرایی و دوری‌گزیدن از رنج و سختی - قواعد جبر یا شیمی - ۲- رونق بازار- استخوان پادویه تند
- ۳- آتش‌روستایی- مخترع تلفن- مجموعه ادوات جنگی- نوبت بازی شطرنج -۴- ورزش تمرکز حواس- درخت بی‌بر- تپه‌کاران
- ۵- نصف- اسلحه‌ای در شمشیربازی- توپ پارچه- بی‌قراری
- ۶- اسم آذری - غمخواری- نوعی بقیه
- ۷- پایتخت چک- رود روسیه- صبر و شکیبایی
- ۸- حرف انتخاب- هیچ‌کاره- ترش و شیرین- ابر غلیظ
- ۹- کنایه از فعالیت زیاد اما بی نتیجه- آلی گوئی -اسب قهوما ی روشن
- ۱۰- یک حرف و سه حرف- نوعی ساندویچ سرد- صدمتر مربع
- ۱۱- کنسرو ماهی- فارچ غیر قابل مصرف- نام چندنتن از پادشاهان انگلیسی- درخت آزاده
- ۱۲- مشترک المنافع- شکم‌بند طبی- شیریه جفتدر- ۱۳- مرزبان- هر وسیله خبری- صدلی انگلیسی- همراه پت
- ۱۴- استاندارد قدیمی- سرپها- بی کم و کاست
- ۱۵- شکستی ورزشی- لقب خسرو اول از پادشاهان ساسانی

از بالا به پایین

- ۱- دادگاه تجدیدنظر- ساکت و خاموش و بی رونق
- ۲- سبزی خوردنی دشمن چربی خون- واحدی در ارتش- گاو تبتی
- ۳- مساوی- ناپیدا- کارگر ساده- ساده لوح
- ۴- کشور نیشکر- شامل همه- زهر- مساوی
- ۵- تهننگ- از هفت‌سین‌ها- شریک زندگی
- ۶- ردیف بافتنی- ساخلو- پیامبر زیبارو
- ۷- دوران‌دیش- صندوق پس‌انداز کودک- نگهبان کودک
- ۸- خالصی- بالابوش- علف خشک- برکت سفره
- ۹- قابله- روز- بندر صید مرورید
- ۱۰- نثردهنده- از باشگاه‌های فوتبال انگلیس- بند تیان
- ۱۱- قتل سیاسی- خانه با عرصه مشجر- نوشیدنی داغ
- ۱۲- حرف بدون رودریاستی- خاندان- پوزه- سنگ ریختی
- ۱۳- فرشته مهربانی- نام پیامبر اسلام در انجیل- پل چوبی- سرمرپی آلمان
- ۱۴- پشت‌سر- نوعی پارچه گرانبها- ساکت
- ۱۵- بندر و تیم فوتبالی در انگلیس- یکی از الحان باربدی

جدول

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱